

را توقیف کرد . در ایتالیا ، «فردیناند» پادشاه «ناپل» ، قانون اساسی را که در ۱۸۱۲ نوشته شده بود ملغی کرد . در آلمان امیر «هس» نقض قانون میکرد در «پروس» «فردریک گیوم» در سال ۱۸۱۶ بموجب اعلامیه‌ای آزادی رعایا را لغو کرد . در این زمان بزرگترین دشمن آزادی در اروپا «مترنیخ» صدر اعظم اتریش بود . «مترنیخ» در طول هشت سال از ۱۸۱۵ تا ۱۸۲۲ سخت‌ترین روش ممکنه را در ستیز با آزادی-خواهان اروپا در پیش گرفت . اتحاد مقدس (اتحادیه سلاطین اروپا) از حالت صلح طلبی خارج شد و اتحادی برای حفظ استبداد سلاطین اروپا گردید . اتحاد چهارگانه انگلیس - اتریش - پروس و روسیه با شرکت فرانسه و لوئی هیجدهم به اتحادی پنج‌گانه تبدیل شد و بزرگترین هدفش را مبارزه با آزادی و آزادیخواهان اروپا قرارداد .

در سراسر «آلمان» ، تنها گراندوک «ویمار» آزادی مردم را محترم میداشت و همین مسئله باعث شورش و انقلاب در دیگر ایالات آلمان شد . در اکتبر ۱۸۱۷ اولین جنبش از دانشگاه «ینا» آغاز گردید . «مترنیخ» به‌فعالیت افتاد و در نتیجه اقدامات او کلیه سلاطین آلمان ابتدا در «کارلسباد» (هفتم تا سیام اوت ۱۸۱۹) و بعد در «وین» (نوامبر ۱۸۱۹ - مه ۱۸۲۰) اجتماع نمودند . ارتجاع «مترنیخ» مؤثر واقع شد و در سراسر آلمان توقیف دانشجویان و روشنفکران آغاز گردید . روزنامه‌ها و کتابها مشمول سانسور شدید شدند و اقدامات خشن «مترنیخ» باعث گردید که جنبش وحدت آلمان تا سال ۱۸۴۸ بتاخیر افتد .

اما در اروپای لاتین وضع بگونه‌ای دیگر بود . در «ایتالیا» (سیسیل - ساردنی) و در «اسپانیا» انقلاب حقیقی برپا شد . «فردیناند هفتم» پادشاه اسپانیا، آزادی خواهان را بدون محاکمه به حبس و اعمال شاقه محکوم میکرد . وضع اقتصادی اسپانیا بعزت شورشهای آزادیخواهان مستعمرات اسپانیا در آمریکای لاتین و نیز شورشهای داخلی روز بروز بدتر میشد . افراد ارتش اسپانیا حتی از لباس منظم نیز بی‌بهره بودند . در اواخر سال ۱۸۱۹ و نیز در ژانویه ۱۸۲۰ به‌تحریک آزادیخواهی بنام «ریگو» مردم ، سوگند وفاداری به‌قانون اساسی سال ۱۸۱۲ یاد کردند ، و همین مسئله باعث بروز شورش در «کرنی» «ساراگس» و «بارسلن» شد . «فردیناند» ناچار گردید که مجلس ملی را در نهم مارس ۱۸۲۰ افتتاح و قوانین سال ۱۸۱۲ را به‌مرحله اجرا گذارد .

در ایتالیا ، انقلابات از «سیسیل» آغاز شد . بیشترین فعالیت

مربوط به نهضت «کاربوناری» Carbonaire بود . (بهترین داستان مربوط به اعضای این نهضت میهن پرستانه و آزادی خواه متعلق به استاندال است) (۱). «کاربوناری»ها قصد داشتند که پادشاه را وادار به قبول حکومت مشروطه کنند . در ژوئیه سال ۱۸۲۰ مردم «ناپل» به سرکردگی ژنرال «پپه» Pepe دست بشورش زدند و از فردیناند اول خواستند که قانون اساسی سال ۱۸۱۲ را بمرحله اجرا گذارد . در سیزدهم ژوئیه فردیناند سوگند وفاداری به حکومت مشروطه یاد کرد . بدنبال این مسئله ، «تزار روس» به دست و پا افتاد و به اعضای «اتحاد مقدس» (انگلیس - فرانسه - اتریش و پروس) پیغام داد که برای رفع غائله آزادیخواهان به «فردیناند» کمک نظامی شود . دولت انگلیس از قبول این مسئله سرباز زد . «مترنیخ» نیز در ابتدا بی اعتنائی نمود اما چندی بعد که شاهد نفوذ سریع موج آزادیخواهی ایتالیا و اسپانیا در اروپا شد ، در ماه اکتبر همانسال کنگره دیگری در وین تشکیل داد ، و سعی نمود همان قوانینی را که در «کارلسباد» آلمان برای دفع شورشیان طرح کرده بود در اسپانیا نیز بمرحله اجرا گذارد ، اما نمایندگان اعضای مشروطه اتحاد مقدس (فرانسه و انگلیس) با طرح «مترنیخ» مخالفت کردند و تنها نماینده «پروس» و نماینده «آکساندر اول» (روسیه) با اجرای آن موافق بودند .

طبق این عهدنامه مرکشور عضو «اتحاد مقدس» در صورتی که در نتیجه شورش داخلی مردم ، تصمیم بگیرد تغییری در سیاست خود دهد باید از اتحاد مقدس اخراج شود و نیز متحدین دیگر اتحاد مقدس مجاز خواهند بود که قوه قهریه را در کشور سابق الذکر برای دفع آزادیخواهان بمرحله اجرا گذارند .

«فردیناند» پادشاه اسپانیا که در ژانویه ۱۸۲۱ سوگند وفاداری به مشروطیت یاد کرده بود بر اثر نفوذ و اقدامات خشن «مترنیخ»، نقض سوگند نموده ، حکومت استبدادی را جانشین مشروطه ساخت . بر اثر این اقدام ، اهالی ناپل دست بشورش زدند . قشون اتریش بفرمان «مترنیخ» وارد اسپانیا شد و در جنگی سخت ، سپاه آزادیخواهان اسپانیا به رهبری ژنرال «پپه» را شکست داد و حکومت استبدادی «فردیناند» قوام یافت .

در دهم مارس ۱۸۲۱ ، آزادیخواهان «پی مون» دست به شورش زدند . «فلیکس» پادشاه مستبد «پی مون» از اتریش کمک خواست و با ورود قوای اتریش ، حکومت استبدادی ، دوباره در دهم آوریل ۱۸۲۱ برقرار شد و از طرف دیگر اتحادیه مقدس در کنگره «ورن» در ونیز

(دهم تا چهاردهم سپتامبر ۱۸۲۲) تصمیم گرفت که سرکوبی قطعی انقلابیون اسپانیا را آغاز نماید .

جنگها و شورشهای اسپانیا در سال ۱۸۲۳ به اوج خود رسید . اتحاد مقدس تصمیم حمله به اسپانیا گرفت اما دولت انگلیس با این مسئله شدیداً مخالفت کرد . در هفتم آوریل ۱۸۲۳ قشون یکصد هزار نفری فرانسه بسوی اسپانیا براه افتاد ، وبا کمک همین ارتش ، در تاریخ اول اکتبر ۱۸۲۳ «فردیناند» از زندان آزاد شد و بدنبال آن حکومت مشروطه ملغی گردید . اما همین لشکرکشی باعث نفاق و تفرقه در اتحاد مقدس شد و بعدها مسئله جنگهای میهنپرستانه یونان، اتحاد مقدس را در هم ریخت . در سال ۱۸۲۵ پس از مرگ «آگسآندر اول» ، «نیکلای اول» جانشین او شد . «نیکلای اول» با مترنیخ همفکر بود ، اما بواسطه احساس خطری که از آزادیخواهان روسی میکرد ، خود را از اتحاد مقدس کنار کشید و بدنبال آن در ششم ژوئیه ۱۸۲۷ عهدنامه لندن به اختلافات یونان و ترکیه به نفع یونان خاتمه داد ، و در همین تاریخ اتحاد مقدس عملاً نابود گردید . اما چندی بعد انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ در فرانسه که سقوط «بوربونها» را بدنبال داشت و انقلاب «بلژیک» در اوت ۱۸۳۰ و بلوای «لهستان» در نوامبر ۱۸۳۰ و نیز جنبشهای ایتالیا در ۱۸۳۱ «نیکلای اول» را به «مترنیخ» نزدیک کرد و اتحاد مقدس برای بار دوم در سال ۱۸۲۳ در «مونشن گراتز» تشکیل شد و «نیکلای اول» به همراه امپراتور اتریش و ولیعهد پروس از دهم تا بیستم سپتامبر ۱۸۲۳ در جلسه‌ای گرد آمدند و اتحاد دوباره قوام یافت . از خصوصیات این اتحاد یکی این بود که کشورهای عضو ، در صورت بروز شورش در یک کشور و تقاضای سلطان آنکشور ، حق مداخله در کشور فوق و سرکوبی آزادیخواهان را داشتند . در مرحله اول دولت فرانسه شدیداً به این مسئله اعتراض نمود ، و بعلاوه اتحاد چهارگانه کشورهای مشروطه ، «انگلیس» ، «فرانسه» ، «اسپانیا» و «پرتغال» که در آوریل ۱۸۲۴ تشکیل شده بود ، اجازه ابراز قدرت به اتحاد مقدس را نمیداند و بهمین علت پایه‌های اتحاد مقدس بسیار سست و ارتجاع «مترنیخ- نیکلای» محکوم به نابودی بود .

انقلابات کشورهای اروپائی را بگونه‌ای دیگر بررسی می‌کنیم .

فرانسه

فرانسه از ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸ در زمان لوئی هیجدهم (۱۸۱۵-)

۱۸۲۴) شارل دهم (۱۸۲۴-۱۸۳۰) و لوئی فیلیپ (۱۸۳۰-۱۸۴۸) حکومت مشروطه داشت .

حکومت اشرافی «بورژین»ها بر اثر انقلاب ۱۸۳۰ سقوط نمود و از آن ببعد یعنی تا سال ۱۸۴۸ حکومت فرانسه بدست «لوئی فیلیپ» بود. «لوئی فیلیپ» هرچند اصول پارلمانی را محترم میداشت اما در باطن به آن اعتقادی نداشت . سیاست او همیشه به نفع بورژوازی و به ضرر توده فرانسوی بود . او با اصلاحات سال ۱۸۳۰ هرچند نتوانست پایه های حکومتش را محکم کند اما مخالفت های خود او با همین اصلاحات که از سال ۱۸۳۳ تا ۱۸۴۰ ادامه داشت باعث سقوطش گردید . زیرا که «لوئی فیلیپ» ، خانواده «بورژین» را نیز بعنوان یک مدعی جدی پیشرو داشت .

سراسر حکومت او (۱۸۳۰ تا ۱۸۴۰) همراه با اغتشاشات کوچک و بزرگ بود . اغتشاش سال ۱۸۳۰ (بعثت محاکمه «پولینیاک» ، سه وزیر دیگر) - شورش کارگران لیون در ۲۱ نوامبر ۱۸۳۱ - پنجم ژوئیه ۱۸۳۲ در مراسم تشییع جنازه ژنرال «لامارک» - آوریل ۱۸۳۴ (شورش های جمهوری خواهان) - ۲۸ آوریل ۱۸۳۵ (روز سوء قصد به لوئی فیلیپ) - نهم سپتامبر ۱۸۳۵ (بمفاسبت سانسور شدید مطبوعات) - و از ۱۸۳۶ تا ۱۸۴۸ شورش های خیابانی و تحریکات پارلمانی.

در انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه که تاثیری عظیم بر سایر کشورهای اروپایی گذاشت ، «سن سیمون» Saint simon و «لوئی بلان» (دو تن از سوسیالیست ها) و نیز دو حزب «سوسیالیست» و «کاتولیک» نقشی اساسی داشتند. انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه تا قبل از «کمون پاریس» (۱۸۷۱) بزرگترین انقلاب طبقاتی اروپا در قرن نوزدهم بود ، و حزب سوسیالیست در ایجاد این انقلاب اساسی ترین سهم را داشت زیرا که کلیه عناصر ناراضی از نتایج انقلاب ۱۷۸۹ و نیز توده مردم (کارگران شهری و...) وابسته به این حزب بودند . زیرا که انقلاب کبیر فرانسه پس از پیروزی و اعطای آزادی و مساوات به کارگران و سایر مردم ، خود دچار همان تناقضات «لیبرالیسم» شده بود . انقلاب کبیر با اعطای حق مالکیت به فرد یا گروه های مقتدر ، اجازه میداد تا به استثمار افراد ضعیف جامعه پردازند . بر طبق قوانین سال ۱۷۸۹ انقلاب کبیر ، اتحادیه های صنفی نابود شد و تشکیل جمعیت و اعتصاب کارگران ممنوع اعلام گردید . در سال ۱۸۴۰ کارگران پارچه بافی در مقابل ۱۵ ساعت کار شاق روزانه کمتر از دو فرانک ، و زنها با همین مقدار ساعت

کار در حدود یک فرانک مزد می‌گرفتند .

دو کتاب «سن سیمون» «تعلیمات اساسی صنعتگران» و «مسیحیت نوین» تاثیر فراوانی در تشکیل حزب «سوسیالیست» و نیز مجامع مخفی کارگران داشت . مسیحیت مخصوص «سن سیمون» هرروزه عدیه بیشتری را بخود جلب میکرد . از طرف دیگر «لوئی بلان» در کتاب معروف خود «تشکیلات کار» که در ۱۸۴۰ منتشر شد ، اصلاح زندگی کارگران را خواستار بود و روزنامه او (رفورم) ارگان سوسیالیستها گردید .

در ظهر روز بیست و دوم فوریه ۱۸۴۸ هشتاد و هفت وکیل ، یعنی تمامی اعضای حزب مخالف در میدان «مادلن» اجتماع کردند («گیزو» روز قبل یعنی در روز بیست و یکم فوریه هرگونه اجتماعی را ممنوع اعلام کرده بود) . در تجمع میدان «مادلن» قرار بود که اصلاح طلبان تظاهرات آرامی نیز برگزار کنند .

جدا از این مسئله ، شب روز بیست و یکم فوریه مردم «پاریس» شروع به سنگر بندی در کوچه‌ها و خیابانها کرده بودند و فردای آنروز با وجود ممانعت دولت «گیزو» توده مردم در زیر بارش شدید باران در میدان «کنکورد» و میدان «مادلن» گرد آمدند . دولت «گیزو» درصدد مقاومت برآمد و رؤسای اصلاح طلبان ، باصرار «لوئی بلان» در محل روزنامه «رفورم» گرد آمدند . دولت متوسل به گارد ملی شد اما گارد ملی از اطاعت سرباز زد . «لوئی فیلیپ» پیغام فرستاد که قانون انتخابات را اصلاح خواهد کرد .

روز چهارشنبه دو حادثه مهم روی داد . در ساعت یازده صبح در میدان «ویکتوار» که منطقه نظامی مهم پاریس و در اشغال نظامیان و گارد ملی بود شورشیان شروع به دادن شعار کردند و چون نظامیان از اشغال میدان بدست جمعیت به وحشت افتاده بودند ، آغاز شلیک به سوی مردم کردند . در همین هنگام یکی از گروه بانان گارد ملی با صدائی بلند بطوری که «لوئی فیلیپ» بشنود ، فریاد زد زنده باد اصلاح ، مرگ بر «گیزو» . در ساعت ۲۵ بعد از ظهر «لوئی» که عرصه را از هر جهت تنگ می‌دید اعلام نمود که مایل به شلیک به سوی مردم نیست و «گیزو» را وادار به استعفا خواهد نمود .

در ساعت ۹ بعد از ظهر، یکی از دسته‌های شورشی در مقابل عمارت وزارت خارجه در خیابان «کاپوسین» که خانه «گیزو» در آنجا قرار داشت گرد آمدند . سربازان مقاومت کردند و یکی از شورشیان تیری بطرف سربازان شلیک کرد که به یک سرباز اصابت نمود . پیاده نظام محافظ خانه «گیزو» بی هیچ مجوزی به سوی جمعیت شلیک کرد و در

اثر این تیراندازی ۳۵ نفر مقتول و پنجاه نفر زخمی شدند .
شورشیان فرار اختیار کردند و درحین فرار نعش شائزده نفر از
مقتولین را دریک ارابه ریخته و روی همه‌ی نعشها ، برای جلب توجه ،
نعش زن جوانی را قرار دادند . کمکم تعداد شورشیان زیادتیر شد .
آنها تانیمه شب باکمک نور مشعلها نعشها را در تمام کوچه‌های
پاریس گرداندند و مردم را به‌گرفتن سلاح تشویق کردند . در صبح
پنج‌شنبه بیست و چهارم فوریه تمام پاریس سنگربندی شده و صدای
زنده باد جمهوری گوشها را کر میکرد .

لوئی تصمیم به‌مقاومت گرفت اما نظامیان بدون مقاومت تسلیم
شورشیان گشتند . ظهر همانروز «لوئی» پس از صرف نهار ، وقتی
برای دیدن سان بیرون میرفت نظامیان کاخ درحالیکه سلام نظامی
میدادند فریاد زدند زنده باد اصلاح . لوئی با ناامیدی به‌قصر مراجعت
نمود . در همین هنگام شورشیان «پاله روایال» را اشغال نمودند و
صدای شلیک ممتد تفنگها بگوش لوئی رسید ، و بدنبال آن در اثر
فشار بیش از حد درباریان مجبور به استعفا گردید و نواده ده‌ساله‌اش
«کنت دویاری» را جانشین خود قرار داد و پس از آن تحت مراقبت
عده‌ای از نظامیان بایک کالسکه به‌سوی انگلستان رفت و پس از دو سال
در همانجا مرد . پس از عزیمت لوئی به انگلستان ، شورشیان «تویلری»
و «پاله روایال» را متصرف شده و این دو قصر را غارت نمودند .

اما پس از پیروزی ، اختلافات بزرگی بین اصلاح طلبان مشروطه
خواه و جمهوری خواهان (سوسیالیستها) بوجود آمد . اصلاح طلبان
خواهان سلطنت فرزند «لوئی فیلیپ» و جمهوری خواهان مسلح ، خواستار
استقرار جمهوری بودند . رهبران جمهوری خواهان تا انجام انتخابات
عمومی فرانسه برای تشکیل مجلس مؤسسان حکومتی موقتی و مرکب
از ده نفر تشکیل دادند . از این دهن ، هفت تن جمهوری خواه مطلقه
«لامارتین» معروفترین آنها بود و سه تن باقیمانده ، جمهوری خواه
سوسیالیست بودند که معروفترین آنها «لوئی بلان» بود .

«لوئی بلان» خواستار برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی سوسیالیست
نیستی شد که در آن زمان بسیار جسورانه مینمود . اصلاح طلبان
احوال ویاتوجه باینکه جمع سه نفری آنها در اقلیت بود ، سوسیال
لیستها موفق به تشکیل کمیسیون کار و یک سلسله کارگاه شدند که
به این کارگاهها نام ملی دادند . قصد «لوئی بلان» از تشکیل کارگاهها
این بود که کارگاههای ملی همگانی را وادار به رقابت با مؤسسات
خصوصی کند .

در ماه آوریل انتخابات مجلس مؤسسان انجام شد و در چهارم مه مجلس رسمیت یافت. مجلس حکومت موقتی ده نفره را منحل کرد. اما در هیئت مجریه جدید که از طرف مجلس مؤسسان انتخاب گردیده بودند، هیچیک از جمهوری خواهان سوسیالیست دیده نمی شدند، و هر پنج نفر اعضای این هیئت به رهبری «لامارتین»، به مخالفت علنی با نظریات «لوئی بلان» پرداختند. سه ماه پس از انقلاب، خطر جنگ بین دو دسته پیش آمد. کارگران فرانسه که از اوضاع ناراضی بودند به طرفداری از «لوئی بلان» برخاستند زیرا که ساعات کار آنها بمراتب زیاده تر از کارگران «انگلیس»، و مزدشان بسیار کمتر بود.

مجلس مؤسسان تبدیل به جبهه گیری دو طرف شد. در یک طرف نمایندگان منتخب ملت و در جناح دیگر نمایندگان کارگاههای پاریس که در حقیقت نمایندگان کارگران و طرفدار «لوئی بلان» بودند در مقابل هم صف آرایی کردند. افراد کارگاههای ملی که «حکومت» و «جمهوری سوسیال» را از دست رفته می دیدند روز پانزدهم مه به مجلس هجوم برده، نمایندگان را اخراج کرده و اعلام انحلال مجلس نمودند. اما با دخالت گارد ملی، نمایندگان به مجلس بازگشتند و مجلس برای ریشه کن کردن «سوسیالیسم» تصمیم به انحلال کارگاههای ملی گرفت. کارگران دست به شورش برداشتند، و دولت، حکومت نظامی برقرار کرد و جنگ موحشی آغاز شد. از بیست و چهارم تا بیست و ششم ژوئن ۱۸۴۸ جنگ طبقاتی وحشتناکی بین دو دسته ادامه داشت. در حدود بیست هزار (۲۰۰۰۰) کارگر دست به اسلحه برده و هزاران غیرکارگر نیز به صف آنها پیوسته بودند. در غروب روز بیست و ششم ژوئن قریب ده هزار نفر کشته و بیازده هزار شورش بازداشت شدند، و مجلس برای ختم غائله سوسیالیستها، امر به مهاجرت اسیران به مستعمرات فرانسوی داد.

جنگ سه روزه کارگران با دولت فرانسه، جنگ طبقاتی بیرحمانه ای بود که نفرت کارگران را نسبت به بورژوازی شدیدتر کرد. تأثیر این شورش در «انگلستان» بسیار شدید بود. در انگلیس نقشه های انقلابی وسیعی برای یک انقلاب کارگری طرح شد اما بعلت خیانت یکی از سران، انقلاب درهم شکسته شد و کمیته های انقلابی «لندن» و «لیور» پول، نابود گردید، اما شبح انقلاب ۱۸۴۸ «پاریس» بر سراسر اروپا سایه افکند.

ایتالیا

در ایتالیا مقاومت «فردیناند دوم» در حفظ استبداد موجب انقلاب توده مردم شد. در ژانویه ۱۸۴۸ شورشهای مردم «پالرم» آغاز شد زیرا آنها خواستار اجرای قانون اساسی بودند. زد و خورد بین قوای دولتی و انقلابیون پانزده روز طول کشید و سرانجام در روز بیست و هفتم ژانویه ۱۸۴۸ «فردیناند دوم» تسلیم شد.

ملت تقاضای مشروطه داشت و «فردیناند» سرانجام دردم فوریه همانسال اجرای قانون اساسی را رسماً اعلام کرد.

در همین ماه (فوریه) مردم «میلان» تصمیم گرفتند از استعمال دخانیات کنند (دخانیات در انحصار دولت بود). جنگ بین مردم و قوای دولتی آغاز شد و در ظرف سه روز (اول تا سوم ژانویه) در حدود شصت نفر مقتول و مجروح شدند. بدنبال آن فریاد مشروطه خواهی در سراسر ایتالیا از «ناپل» گرفته تا «تورن» و «رم» و «فلورانس» و «میلان» برخاست. قوای «اتریش» در انقلاب دخالت کرد و جنگ مردم «ایتالیا» با قوای بیگانه آغاز شد و در حدود چهارماه طول کشید. در این جنگها، رهبری میهن پرستان ایتالیائی، با «شارل آلبرت» بود. سرانجام پس از چهارماه جنگ خونین، «شارل» شکست خورد اما مردم «ونیز» از اواخر ماه اوت ۱۸۴۸ تا بیست و چهارم اوت ۱۸۴۹ (قریب یکسال تمام) در مقابل قوای «اتریش» مقاومت کردند و همین مقاومت باعث شد که جنگ با قوای اتریش، از دهم مارس ۱۸۴۹ و در سراسر ایتالیا دوباره آغاز شود. اما سرانجام قوای «فردیناند» و ارتش اتریش پیروز شدند و ایتالیا که بعد از سال ۱۸۴۸ میرفت تا آزادی و وحدت خود را بدست آورد دوباره به اوضاع قبل از سال ۱۸۴۶ بازگشت.

اتریش

بحران «اتریش» از ماه مارس ۱۸۴۸ تا ماه اوت ۱۸۴۹ طول کشید و امپراطوری اتریش در معرض تجزیه افتاد. مردم «اتریش» که سالها زیر یوغ عنصر مرتجعی چون «مترنیخ» بسر برده بودند بمحض اطلاع از انقلاب ۲۴ فوریه فرانسه، در سراسر خاک اتریش دست به شورش زدند. در سیزدهم مارس ۱۸۴۸ کشمکش سختی بین مردم و قوای دواتی روی داد که منجر به سقوط «مترنیخ» شد. انقلابیون خانهای

«مترنیخ» را به آتش کشیدند و «مترنیخ» یعنی همان صدراعظم مقتدر و فرمانروای حقیقی سراسر اروپا، در یک چهارچرخه لباس شوئی از وین فرار کرد. انقلاب اتریش بهمت کارگران و دانشجویان و توده مردم بوجود آمد و پیروز شد. سرانجام امپراتور اتریش تسلیم خواستهای مردم شد و اهالی وین از بیست و پنجم آوریل ۱۸۴۹ موفق به تحصیل قانون اساسی و آزادیهای فردی شدند. چندی بعد مجلس «رایشستاگ» تأسیس گردید اما مردم هنوز آرام نگرفته بودند. یک شورش پردامنه در «وین» که منجر به فرار امپراتور شد باعث گردید که قشون نظامی «وین» را محاصره کند و پس از جنگهای طولانی و سهمناک، در روزهای بیست و شش و بیست و هفت تا روز سی و یکم «اکتبر» اکثر انقلابیون قتل عام کردند. «فردیناند» ناچار به استعفا شد (در دوازدهم دسامبر) و «فرانسوا ژوزف» برادرزاده خود را که جوانی هیجده ساله بود به جانشینی خود انتخاب کرد. «فرانسوا ژوزف» در ششم مارس ۱۸۴۹ انحلال «رایشستاگ» را رسماً اعلام کرد و از آن پس ارتجاع ده ساله بر سراسر اتریش سایه انداخت. حکومت اتریش در فاصله ده سال یعنی از ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۹ در زمان حکومت «فرانسوا ژوزف» و «پرنس شوارزبرگ» و «باک» یکی از سیاه‌روترین حکومت‌های قرن نوزدهم اروپا بود.

آلمان

انقلابات آلمان هرچند که ریشه‌ای قدیمی‌تر داشت اما رسماً از سال ۱۸۴۸ آغاز شد. انقلاب ۱۸۴۸ «پاریس» باعث شد که علاقه به نهضت وحدت طلبانه و نهضت جمهوری خواهی از روشنفکران آلمانی، به‌توده مردم سرایت کند.

در «فرانکفورت» در اثر کودتای آزادی خواهان جنوب آلمان، مقدمات تأسیس مجلس مؤسسان فراهم شد.

در پنجم مارس سال ۱۸۴۸، پنجاه و یک نفر از آزادیخواهان، کمیته‌ای هفت نفره در «هایدلبرگ» تشکیل دادند و همین کمیته مأمور تشکیل مجلسی شد بنام «ورپارلامنت Vor-Parlament» کمیته مأمور شد تا نمایندگی به سایر ایالات آلمان برای تشکیل مجلس بفرستد. در اثر همین دعوت، قریب پانصد نفر از سراسر آلمان در سی و یکم مارس، پارلمان مقدماتی را تشکیل دادند، و پارلمان مقدماتی تصمیم به دعوت و تشکیل مجلس مؤسسان گرفت. سلاطین ایالات مختلف آلمان که

تجربه‌ای از انقلابات «وین» و سقوط «مترنیخ» و نیز انقلابات «ایتالیا» و «برلن» داشتند هیچ‌نوع مقاومتی ابراز نکردند.

در هیجدهم ماه مه مجلس مؤسسان با ۵۵۰ نماینده آغاز به‌کار کرد. نخستین طرح این مجلس برقراری حکومت موقت بعنوان نیابت امپراطوری در بیست و نهم ماه ژوئن مطرح گردید و مجلس سپس به مدت هشت ماه به‌انشاء قانون اساسی سراسر آلمان پرداخت، و سرانجام در بیست و هشتم مارس ۱۸۴۹ پس از بحث فراوان، از کلیه ایالات آلمان، امپراطوری واحدی را تشکیل داده، «فردریک‌گیوم چهارم» پادشاه «پروس» را به مقام امپراطوری برگزیدند.

چندی بعد پادشاهان ایالات «ساکس» و «باویر» و «هانور» و «روتامبرگ» از قبول قانون اساسی «فرانکفورت» امتناع کردند و به دنبال آن «فردریک» نیز تاج امپراطوری را رد نمود. و بدینگونه طرح امپراطوری آلمان نابود شد. اما ملت آلمان دوباره دست به‌شورش زد. امپراطور نمایندگان خود را از مجلس بیرون کشید و پادشاهان «پروس» و «ساکس» و «هانور» نیز از امپراطور تبعیت کردند و بدین ترتیب عده نمایندگان به‌یکصد و پنجاه نفر کاهش یافت. مجلس مؤسسان به ناچار از «فرانکفورت» خارج گردید و به «اشتوت‌گارت» پناهنده شد اما در آنجا نیز پادشاه «وورتامبرگ»، تعدادی از نمایندگان را توقیف نموده بقیه آنها را با کمک سرنیزه سربازان پراکنده کرد بطوریکه در نوزدهم ژوئن ۱۸۴۹ هیچ‌گونه اثری از مجلس مؤسسان باقی‌نماند.

پروس

ملت پروس نیز تحت تأثیر انقلاب فرانسه و آلمان دست به‌شورش زد. و پادشاه در اثر فشار ملت مجبور به تشکیل مجلس مؤسسان گردید. سعی این مجلس براین بود که حکومت پارلمان را بر «پروس» حاکم گرداند. اما شاه، مجلس را منحل ساخت و به‌جای آن نوعی مشروطه برقرار کرد.

ملت «پروس» که تحت تأثیر انقلابات فرانسه به‌هیجان آمده بود به‌این نوع مشروطه قانع نشد و دست به‌شورش زد. اولین هیجان در «برلن» بروز کرد و «فردریک‌گیوم» در هفتم ماه مارس طی یک فرمان آزادی مطبوعات و حکومت مشروطه را وعده داد. این فرمان روز شنبه، هیجدهم مارس در روزنامه «گازتت دتا Gazette detal» به چاپ رسید. مردم برای ابراز تشکر در مقابل قصر امپراطور اجتماع

کردند اما بعلت نامعلومی صدای دو تک تیر برخاست و سواره نظام به مردم حمله برد، و آنها نیز سنگربندی کرده و قصد به آتش کشیدن قصر را کردند، اما در این زد و خورد سخت، نظامیان فاتح شدند. فردای آنروز «گیوم» دستور توقف جنگ را داده نمایندگان و شورشیان را به مذاکره دعوت کرد. نمایندگان شورشیان خواستار تخلیه «برلن» از نظامیان شدند و سپس جسد چندتن از مقتولین را به حیاط کاخ سلطنتی برده، «فردریک» را مجبور ساختند که به کشتگان سلام دهد. نتیجه این شورش تشکیل مجلس مؤسسان در تاریخ ۲۲ مه ۱۸۴۸ بود. اما عمر این مجلس تا پنجم دسامبر ۱۸۴۸ بیشتر طول نکشید. زیرا «فردریک» در گفتار خود صداقت نداشت. او با مطلع شدن از شکست انقلاب «وین» (در سی و یکم اکتبر) تصمیم به انحلال مجلس مؤسسان گرفت. مجلس طی اعلامیه‌ای، عدم اعتماد خود را به وزرا اعلام داشت. «فردریک» نمایندگان را به حضور نپذیرفت و مجلس را به «براندبورگ» انتقال داد. نمایندگان از عزیمت به آنجا خودداری کردند و «فردریک» حکومت نظامی اعلام داشته، به نظامیان دستور داد تا جلسه تالار مجلس را برهم بزنند. پارلمان در پنجم دسامبر رسماً منحل شد «فردریک» به جای مجلس مؤسسان، دو مجلس اعیان (منتخب شاه) و مجلس نمایندگان (منتخب ملت) را برقرار کرد. انتخاب مجلس نمایندگان دو درجه و بطور شفاهی انجام میگرفت و شرایط انتخاب کننده که توسط دولت تعیین شده بود آنچنان مشکل بود که حتی مردم آزاده را وادار میکرد تا در انتخابات شرکت نکنند (یکی از شرایط انتخاب کنندگان این بود که بایستی تا مقدار معینی مالیات پرداخته و قبض آنرا در دست داشته باشند! و بدینگونه نهضت آزادیخواهی مردم «پروس» نیز در هم شکسته شد.

فرانسه - مهون پاریس ۱۸۷۱

«جمهوری دوم» قریب سه سال یعنی از بیست و چهارم فوریه ۱۸۴۸ تا دوم دسامبر ۱۸۵۲ برفرانسه حکومت کرد. در طول عمر جمهوری دوم، قدرت بدوا بدست حکومت موقتی (۲۴ فوریه ۱۸۴۸) بعد از آن بدست مجلس مؤسسان (مه ۱۸۴۸) به مدت یکسال، و بعد به موجب قانون اساسی سال ۱۸۴۸، «لونی ناپلئون» (در ۱۱ دسامبر ۱۸۴۸ و با سمت رئیس جمهور) بود. با کودتای سال ۱۸۵۱ امپراطوری دوم آغاز شد و مدت ۱۸ سال یعنی تا سال ۱۸۷۰ دوام کرد. به موجب

قانون اساسی سال ۱۸۵۲ ، حکومت دیکتاتوری برقرار گشت .
امپراطوری دوم را میتوان به سه مرحله تقسیم نمود . نخست ، دوره
دیکتاتوری تا امپراطوری استبدادی که مدت نه سال یعنی از سال ۱۸۵۲
تا نوامبر ۱۸۶۰ طول کشید - دوره دوم دوره امپراطوری آزادیخواهانه
از ۱۸۶۰ تا ششم سپتامبر ۱۸۶۹ که مدت آن نه سال بود و بالاخره
مرحله سوم از سپتامبر ۱۸۶۹ تا سپتامبر ۱۸۷۰ که امپراطوری
پارلمانی برقرار گشت .

فرانسه در طول عمر امپراطوری دوم دوران پرآشوبی را گذراند
زیرا دو حزب «کاتولیک» و «سلطنت‌طلب» پیوسته در حال مبارزه بودند.
نمایندگان مجلس ملی فرانسه که در هشتم فوریه ۱۸۷۱ انتخاب
شده بودند در شانزدهم فوریه در «برودو» تشکیل جلسه دادند . از ۷۵۰
نماینده منتخب ، ۳۵ نفر جمهوریخواه و ۴۰۰ نفر سلطنت‌طلب بودند .
سلطنت‌طلبان خود به دو دسته تقسیم می‌شدند : طرفداران خانواده
«بوربون» و «اورلئانیست»ها، و چون ۴۰۰ نماینده سلطنت طلب از میان
روستائیان قراء و قصباب سراسر فرانسه انتخاب شده بودند ، این
مجلس بنام مجلس روستائیان شهرت داشت . مجلس ملی «تییر» رابه
ریاست قوه اجرائیه جمهوری فرانسه انتخاب نمود و انتخاب طرز
حکومت را به آتیّه موکول ساخت . بدین معنی که جمهوری اعلام شده
توسط اهالی «پاریس» در سال ۱۸۷۰ را بعنوان حکومت عملی پذیرفت
اما به آن صورت قانونی ندارد و تنها خلع «ناپلئون سوم» و انقراض
خانواده او اکتفا کرد و «تییر» جمع وزرا را از میان جمهوریخواهان
اعتدالی انتخاب کرد.

بدنبال این ماجرا «تییر» و وزرای او تصمیم گرفتند که مجلس
را به «ورسای» منتقل کنند . این اقدام به معنی ابراز عدم اعتماد به مردم
پاریس بود ، زیرا که مردم پاریس دوبار (در ۳۱ اکتبر ۱۸۷۰) و بار
دیگر (در ۲۲ ژانویه ۱۸۷۱) درصدد کودتا برآمده بودند و علاوه بر آن خطر
ایستادگی کارگران و شورش‌های آنها کاملاً مشهود بود . تصمیم «تییر»
باعث خشم فراوان اهالی پاریس شد. کارگران پاریس که دوماه بود
بجای نان ، مشروبات الکلی می‌خوردند (بعلت کمبود نان) به مرحله جنون
رسیدند و علاوه بر آن حضور ۴۰۰ نماینده سلطنت طلب ، به آتش خشم
آنان بیشتر دامن می‌زد . بدنبال این مسئله سوسیالیستها به فعالیت
پرداختند . بیشترین تکیه سوسیالیستها به کارگران بود ، زیرا همگی
آنان مسلح بودند . در اوایل ماه مارس در محلات شرقی «پاریس»
هیئتی بنام (هیئت اتحادیه جمهوریخواهان گاردملی) تشکیل شد و در

چهارم مارس کمیته مرکزی را انتخاب نمود و آنرا مأمور حفظ منافع گارد ملی مقاومت در مقابل اقدامات ضد جمهوری کرد. این کمیته در حقیقت قلب انقلاب بشمار میرفت و مخفیانه مردم را برای انقلاب آماده می‌ساخت.

در صبح هیجدهم مارس دو فوج نظامی بطرف Buttemontmartre «بوت مونمارتر» حرکت کردند تا توپهای مستقر در این منطقه را تصاحب کنند. آنها محوطه توپها را اشغال کردند اما بواسطه نبودن اسب نتوانستند توپها را حرکت دهند. افراد گارد ملی به همراه همسران و کودکانشان به‌سوی سربازان آمدند و آنها را به خوردن شراب دعوت کردند.

در ساعت ده صبح دسته‌ای از نظامیان به‌مردم پیوستند و تا دو ساعت بعد باقیمانده آنان نیز به سوی مردم روی کردند. درست در همین هنگام شورشیان، «لکنت» Leconte و «کلان توماس» Clement Thomas دو ژنرال دولت را توقیف کرده آنها را تیرباران نمودند و همین اقدام باعث خونریزی وحشیانه هیجدهم مارس تابلیست و هشتم ماه مه شد. بدنبال تیرباران ایندو ژنرال «تی‌یر» از پاریس خارج شده اعضای حکومت و نیز نظامیان وفادار به حکومت را به‌همراه خود برد و پاریس را برای شورشیان گذاشت. قطع رابطه مردم پاریس با حکومت پس از تشکیل مجلس «کمون» که نمایندگان آنان از محلات کارگرنشین پاریس انتخاب شده بودند کامل شد. از ۷۸ نفر عضو این مجلس، ۲۰ نفر «رفورمیست» و بقیه آنها «دموکرات» و «ژاکوبین» بودند. گارد ملی کارگران، محلات غربی پاریس را خلع سلاح نمود و نظام وظیفه اجباری برقرار ساخت و چون مدعی حکومت قانونی فرانسه بود، دست به انتخاب وزرا زد و پرچم سرخ رنگ را برای جمهوری انتخاب نمود. در چند شهر دیگر مانند «لیون» - «مارسی» و «تولوز» انقلابیون محلی سعی نمودند که کمون‌های مستقلی نظیر «کمون پاریس» تشکیل دهند اما نتوانستند، «کمون پاریس» تنها ماند.

در سوم فوریه دسته‌های نظامی کمون برای اخراج مجلس ملی به «ورسای» حمله کردند اما شکست خورده مجبور به عقب‌نشینی شدند و در این عقب‌نشینی چند نفر از رهبران «کمون» دستگیر و تیرباران شدند. «کمون» نیز در عوض دست به توقیف رئیس دیوان عالی کشور و نیز تعدادی از شاگردان مدرسه و کشیشها و افراد پلیس زد.

«تی‌یر» پس از آنکه از فکر جنگ خارجی آسوده شد، سپاهی ۱۵۰ هزار نفری تشکیل داد و در دوم ماه مه به پاریس حمله برد. قشون

«تییر» وارد پاریس شد و جنگی خونین بین نظامیان و «کموناردها» در کوچه‌های پاریس آغاز گردید که تا ۲۸ مه ادامه داشت .

سراسر پاریس با سنگرهای فراوان بعینه میدانهای جنگ شده بود «کموناردها» قصرهای «لوور»، «پاله روایال»، «تویلری»، «کاخ محاسبات»، «شهربانی»، «شهرداری» و تاسیسات راه‌آهن «لیون» را به آتش کشیده و رئیس دیوان عالی کشور و سایر گروگانها را بقتل رساندند.

آخرین مرحله جنگ در گورستان «پرلاشز» Perelacheise اتفاق افتاد . حاصل این جنگ خونین ، بقولی شش و بقولی هفده هزار کشته بود و نیز قریب ۳۶۰۰۰ نفر اسیر که ۱۳۰۰۰ نفر آنها به تبعید و یا حبس با اعمال شاقه محکوم شدند. کمون پاریس را میتوان خونین ترین انقلاب قرن نوزدهم اروپا دانست . پس از این سوکوبی خونین حزب انقلابی درهم ریخته شد و حکومت دو حزب «جمهوری خواه» و «سلطنت طلب» آغاز گردید.

زیر نویس «اروپا در قرن نوزدهم»

۱- استاندال - وانیناوانینی - جهانگیر افکاری (تهران - جیبی - ۱۳۴۲)

www.KetabFarsi.com

روسیه در قرن نوزدهم

از سلطنت «پتر کبیر» تا زمان «کاترین»، روسیه سراسر در حال جنگ با امپراطوری سوئد بود. اما با اینهمه فتوحات «پتر» نتوانست جایی در دل مردم باز کند زیرا وضع شهرنشینان عادی و نیز روستائیان به همان منوال قوانین قرون وسطی و نظام «فئودالیسم» بود. در زمان «کاترین دوم» کار روستائیان به بردگی کشید و دهقانان از حق تظلم به پادشاه محروم شدند و این بدین معنی بود که آنها حتی حق شکایت از مظالم اربابان خود را نیز از دست دادند. مالکان عمده «موزیک‌ها» را مانند بردگان سیاه در آمریکا، به کار می‌کشیدند و مانند بردگان بفروش میرساندند. مظالم بیش از حد و رفتار حیوانی ملاکان روسی باعث شورش «پوگاچف» گردید. این شورش در سال ۱۷۷۱ آغاز شد و در ۱۷۷۳ با دستگیری و اعدام «پوگاچف» پایان یافت. پوگاچف که یکی از اهالی «اورال» بود دهقانان اطراف رود «ولگا» را با خود همدست نموده، شهر «قازان» را متصرف شد و ملاکان را بدار آویخت. هر منطقه‌ای که توسط قوای «پوگاچف» تسخیر میشد، بلافاصله در آنجا حکومتی ملی تاسیس مییافت و دامنه قیام روستائیان تا بدانجا وسیع شد که چیزی نمانده بود سراسر روسیه را در بر گیرد. «کاترین» که به وحشت افتاده بود با تطمیع یکی از همدستان «پوگاچف» در جنگی خونین «پوگاچف» را شکست داد و بدینگونه شورش روستائیان در قرن هیجدهم به خونین‌ترین شکل ممکن درهم شکسته شد.

روسیه از زمان «پتر کبیر» در صدد کسب فرهنگ و تمدن اروپا برآمد. «پتر کبیر» در سپتامبر ۱۶۸۹ به تخت سلطنت نشست و تا

سال ۱۷۲۵ یعنی قریب سی و شش سال حکومت کرد . او که موفق شده بود دو امپراطوری بزرگ آنروزگار ، «سوئد» و «عثمانی» را شکست دهد ، تصمیم داشت که روسیه را نسخه دوم اروپا نماید ، و اخلاق و آداب و رسوم ملت روس را تغییر دهد . پس از «پتر» همسرش «کاترین» بمدت شش ماه بر روسیه حکومت کرد و پس از او نوبت به پتر دوم رسید که در دوازده سالگی به تخت نشست و در پانزده سالگی مرد . پس از او «آنادوشس دوکورلانده» از ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۰ بر روسیه سلطنت کرد و بعد نواده «ایوان» ، موسوم به «ایوان ششم» که طفلی دو ساله بود پادشاه روسیه شد و از ۱۷۴۰ تا ۱۷۴۸ بروسیه حکم راند .

پس از او ، دختر دوم «پتر کبیر» و «کاترین» یعنی «الیزابت» به سلطنت رسید و از ششم دسامبر ۱۷۴۸ تا پنجم ژانویه ۱۷۶۲ ، بر روسیه حکمراند . «الیزابت» ، «پتر سوم» را جانشین خود نمود و بیس از شش ماه سلطنت ، همسر او «کاترین» که زنی بسیار باهوش بود سلطان روسیه شد . کاترین در سی و سه سالگی یعنی درنهم ژوئیه ۱۷۶۲ به سلطنت رسید . در حدود سی و سه سال یعنی تا هفدهم نوامبر ۱۷۹۶ بر روسیه حکومت کرد . کاترین که به هوش سرشاری اتکا داشت با متفکران بزرگ فرانسه مثل «ولتر» ، «دیدرو» ، و «دالامبرو» مکاتبه و معاشرت داشت . او تحت تاثیر همین آشنائی در سالهای اول سلطنت خود (۱۷۶۷) هیئتی مرکب از ۶۰۰ نماینده از طبقات و اصناف گوناگون روسیه را در پایتخت گرد هم آورد و کار قانون راکه مبتنی بر اصول آزادی و حریت مذهبی و مساوات اجتماعی بود به آنان واگذار کرد . این قانون در حقیقت تحت تاثیر افکار «اصحاب دائرة المعارف» نوشته شد و «کاترین» مقدمه‌ای نیز بر آن نوشت . روسیه در قرن هیجدهم (با در نظر گرفتن شورش پوکاچف) قرن آرامی را پشت سر گذاشت ، اما در قرن نوزدهم ، قرن شورش‌های آزادیخواهانه بود . سلاطین روسیه در قرن نوزدهم عبارت بودند از : آکساندر اول (۱۸۰۱ تا ۱۸۲۵) نیکلای اول (از سال ۱۸۲۵ تا ۱۸۵۵) آکساندر دوم (از ۱۸۵۵ تا ۱۸۸۱) آکساندر سوم (از ۱۸۸۱ تا ۱۸۹۴) و نیکلای دوم (از ۱۸۹۴ تا ۱۹۱۷) .

مقدمتا باید تذکر داد که حمله «بنایارت» به روسیه با تمام فجایعی که بدنبال داشت ، باعث ورود آزادی به روسیه گردید . جنگ «نابلئون» با «آکساندر اول» در بیست و دوم ژوئن ۱۸۱۲ آغاز شد و شش ماه بعد یعنی در شانزدهم دسامبر ۱۸۱۲ پایان یافت .

تشکیلات حکومتی روسیه در قرن نوزدهم

تشکیلات حکومتی روسیه در قرن نوزدهم برپایه استبداد و به‌روش حکومت‌های قرون هفدهم و هیجدهم بود، «تزار» فرمانروای مطلق سراسر روسیه محسوب میشد. آزادی مطبوعات و اجتماعات و تشکیل مجامع وجود نداشت و ملت از کلیه حقوق سیاسی خود محروم بود. انقلاب کبیر فرانسه بر تمام کشورهای اروپا جز روسیه تاثیر گذاشت و این مسئله را باید در وسعت خاک روسیه نیز وجود سانسور شدید و اختناق مطلق جستجو کرد.

«ارتدکس» مذهب رسمی ملت روس محسوب میشد، و از کل جمعیت روسیه نه دهم آن را دهقانان تشکیل میداند. «موزیک»‌های روسی در حکم بنده و مانند دهقانان فرانسه در قرون وسطی (دوره «کاپسین»‌ها Capetiens) وابسته به زمین‌های مزروعی بودند. بیش از نصف روستائیان یعنی در حدود ۲۵ میلیون نفر متعلق به امپراطور و خانواده او و بقیه آنها یعنی در حدود ۲۳ میلیون نفر به ملاکان بزرگ و کوچک تعلق داشتند.

در سال ۱۸۱۵ «آلکساندر اول»، قانون اساسی را به مردم لهستان هدیه داد، اما رعایت این قانون بیش از پنج سال دوام نکرد. زیرا که تشکیل «اتحادیه مقدس» سلاطین اروپا، و نفوذ عجیب فرد مرتجعی مثل «مترنیخ»، «آلکساندر اول» را مجبور کرد که تا سال ۱۸۲۵ یعنی سال مرگش، استبداد سیاه را بر سراسر روسیه حکمفرما کند. و از قضا درست در روز مرگ او شورش «دکابریست»‌ها اتفاق افتاد. پیشتر گفتیم که جنگ «بناپارت» با روسیه باعث تولد روح آزادیخواهی در روسیه شد، بدین‌ترتیب که سپاه روسیه پس از تعقیب «ناپلئون» تا پشت دروازه‌های پاریس و نیز توقف ارتش اشغالی متحدین تا سال ۱۸۱۸ در فرانسه، باعث آشنائی افسران ترقیخواه روس، با اصول آزادیخواهی فرانسویان گردید. این افسران پس از بازگشت به روسیه اقدام به تاسیس مجامع مخفی نموده و به‌نشر افکار خود در ارتش پرداختند (نویسنده طلوع دکابریست‌ها در روسیه، نویسنده ژرف‌نگر و نابغه، «لوتولستوی» بود. «پییر» شخصیت اصلی رمان عظیم جنگ و صلح، در حقیقت طلیمه تولد «دکابریست»‌ها است. رفت و آمد «پییر» به مجامع مترقی «پترزبورگ» و نیز رویای عجیب «ینکلای بالکنسکی» در صفحات آخر جنگ و صلح مبین این

مسئله است) .

در «پترزبورگ» در سال ۱۸۱۶ انجمنی تشکیل شد که افراد آن را مشروطه‌طلبان تشکیل میدادند . و انجمن دیگری نیز در جنوب روسیه در «تولچین» Toulchine به فعالیت پرداخت که آرمانشان جمهوری خواهی بود . افراد انجمن «پترزبورگ» در روز مرگ «آکساندر اول» (۲۶ دسامبر ۱۸۲۵) در میدان سنا دست به شورش زدند ، اما چون اتکایی به توده مردم نداشتند سرانجام شکست خورده ، و به دستور تزار جدید به محاکمه کشیده شدند . پس از پایان محاکمه یکصد و بیست رای صادر گشت که طبق آن ۳۶ نفر محکوم به اعدام و بقیه افراد به حبس با اعمال شاقه محکوم شدند . از مشهورترین رهبران «دکابریستها» بدین علت دکابریست نامیده شدند که شورش آنها در ماه دسامبر یا دکابر روسی به وقوع پیوست (میتوان «آکساندر سر گیویچ گریبایدوف» نمایشنامه نویس معروف را نام برد که به علت فقدان مدارک لازم ، به تبعید محکوم شد (گریبایدوف در سال ۱۸۲۸ بعنوان سفیر روسیه به ایران آمد و در ۱۸۲۹ در حادثه پامناز بقتل رسید . سفارت او در ایران در واقع نوعی تبعید سیاسی بود) و نیز چند تن دیگر از جمله ، «بسجل» - «رلهیف» - «مورالیف» (دونفر) و «کاخوفسکی» را که به اعدام محکوم شدند میتوان نام برد .

پس از نابودی «دکابریست»ها «نیکلای اول» در حدود سی سال بر روسیه حکمفرمائی کرد . بیشترین سعی نیکلای اول براین بود که روسیه را از اروپا دور نگهدارد . کلیه کتابها در مرز توقیف میشد و جهانگردان اروپائی در تمام مدت سیاحت خود در روسیه به سختی تحت مراقبت بودند . اتباع روس ، تنها با اجازه شخص امپراطور میتوانند از روسیه خارج شوند . سانسور مطبوعات به معنی کامل وجود داشت و جراید حق انتقاد از اقدامات دولت را نداشتند . تاثیر انقلاب سال ۱۸۴۸ پاریس ، با دستگیری اعضای انجمن آزادیخواه «پتراشفسکی» در روسیه پدیدار شد .

انجمن «پتراشفسکی» بین سالهای ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۹ در «پترزبورگ» فعالیت‌های محرمانه داشت . این انجمن بوسیله «ام . و . بوتاشویچ پتراشفسکی» (۱۸۶۶ - ۱۸۲۱) تاسیس شد و آزادیخواهانی نظیر «اسپشنف» - «خانیکوف» - «فیلیپوف» - «گویگوریف» - «مومبلی» - «دبو» - «آخساروموف» - «گولووینسکی» - «کوزمین» - «بالاسوگلو» - «دوروف» - «داستایوسکی» و چند تن دیگر با آن همکاری میکردند . انجمن پتراشفسکی خود بدو دسته تقسیم میشد . دموکراتهای انقلابی به رهبری

پتراشفسکی - اسپشسف - فیلیپوف - آخسارووف - گریگوریف -
 خانکوف و چند تن دیگر و «لیبرالیستها» برهبری دانیلوسکی -
 «مایکوف» و چند تن دیگر . دموکراتهای انجمن مخالف «اتوکراسی»
 و قانون «سرواژ» (قانون وابستگی دهقانان بزمین بدین معنی که
 «هوزیک‌های روسی» مانند بردگان با زمین خرید و فروش میشدند) و
 مدافع روشهای انقلابی برای نابودی «تزار» بودند . اینان به مطالعه
 کتب علمی و رمانهای سوسیالیستی نظیر آثار «بلینسکی» - گرتسن -
 فویرباخ - فوریر - میشله - پرودون - روسو - لرو - سنژوست -
 لوئی بلان و چندتن دیگر می‌پرداختند و نیز بعنوان راهنمای اصلی ،
 کتابهای «مقر فلسفه» اثر «مارکس» و «وضع طبقه کارگر در انگلیس»
 اثر «انگلس» را مد نظر داشتند . و خود نیز کتابهایی نظیر «فرهنگ
 واژه‌های بیگانه» (اثر پتراشفسکی) و «مفرمان» (اثر فیلیپوف) و «محاوره
 سربازان» (اثر گریگوریف) تالیف نمودند . اینان ایده‌آلیسم «فیخته»
 و «کانت» و «هگل» و «شلینگ» را بیاد انتقاد می‌گرفتند و معتقد بودند
 که جهان در حال تحول مداوم است و طبیعت منبع اصلی دانش و
 زندگی انسان ، و معتقد بودند که در جهان چیزی جز ماده وجود ندارد و
 گرچه به فلسفه «فویرباخ» احترام می‌گذاشتند اما از او نیز بدلیل
 «تبلیغ محبت» بعنوان شکل تازه‌ای از مذهب که انسان را بسوی خدا
 رهبری میکند شدیداً انتقاد میکردند . فعالیت‌های انجمن «پتراشفسکی»
 «نیکلای اول» را به وحشت انداخت و دستگیری و تبعید اعضای انجمن
 به «سیبری» آغاز شد . از جمله تبعید شدگان به «سیبری» ، یکی هم
 «داستایوسکی» بود که ابتدا با چند نفر دیگر محکوم باعدام شد اما
 در آخرین لحظات ، «تزار» آنها را عفو نموده ، به حبس با اعمال شاقه
 محکوم نمود و «داستایوسکی» از همین زمان بسوی ارتجاع بازگشت و
 بخواندن انجیل روزگار گذراند!

پس از ختم غائله «پتراشفسکی» ، دو دسته معروف ، «طرفداران
 فرهنگ ملی روسیه» (اسلاوفیل) و «غریب‌گرایان» به‌وجود آمدند از بزرگان
 اسلاوفیل می‌توان داستایوسکی و از طرفداران فرهنگ غرب «تورگینف»
 را ذکر نمود . شکست روسیه در «کریمه» نشر افکار آزادیخواهان را در سراسر
 روسیه بدنبال داشت . پس از مرگ «نیکلای اول» پسرش «آکساندر دوم» به
 سلطنت رسید در زمان «آکساندر دوم» شور آزادیخواهی شدیدتر شد . «گرتسن»
 در «لندن» روزنامه «ستاره قطبی» را منتشر میکرد و تأثیری بزرگ
 بر افکار آزادیخواهان روسی داشت . در داخل روسیه نیز دو حزب
 «لیبرال» و «محافظه‌کار» خواهان لغو قانون «سرواژ» بودند . شورش

«لهستان» در دسر تازه‌ای برای «آکساندر دوم» آفرید. شورشهای آزادیخواهانه «لهستان» از سال ۱۸۵۵ آغاز شد و بدنبال آن در سال ۱۸۶۲ توقیف و اعدام آزادیخواهان «لهستان» آغاز گردید، و در سال ۱۸۶۳ شورش، با خشونت ارتش «نیکلای» سرکوب شده کلیه دانشجویان و انقلابیون دستگیر شدند. کلسیاهای «کاتولیک» لهستان با جبر و زور تبدیل به کلیسای «ارتدکس» شد. در روسیه پس از مبارزات فراوان روشنفکران و انقلابیون، قانون «سرواژ» سرانجام در سال ۱۸۶۱ لغو شد اما این فقط یک آزادی مدنی بود نه یک انقلاب زراعی. از سال ۱۸۶۵ ببعد، «آنارشئیستها» و «نیپیلیست»ها وارد معرکه شدند. «باکونین» باتفاق «نشایف» Neshayev کتاب «عدالت خلق» را نوشتند. بر اثر انتشار افکار «باکونین» (که خود ملاکزاده‌ای ثروتمند بود). هزاران نفر از جوانان توانگر به صف کارگران و روستائیان پیوستند (از ۱۸۷۲ تا ۱۸۷۸). در سال ۱۸۷۵، «آکساندر دوم» که سخت به وحشت افتاده بود یک‌هزار و پانصد «آنارشئیست» و «نیپیلیست» را توقیف نمود و در سال ۱۸۷۷ در «مسکو» و «پترزبورگ» دو محاکمه بزرگ نمایشی ترتیب داد.

در همین زمان، نویسندگان بزرگ روسیه نظیر «تولستوی» - «تورگنیف» و «داستایوسکی» با وجودی که شخصا مخالف انقلاب و شدت عمل انقلابیون بودند، بر اثر احتیاج زمان و درک زمان، دست به خلق قهرمانان انقلابی زدند. «تورگنیف» با خلق «بازارف» قهرمان رمان «پدران و پسران» و «رودین» قهرمان رمان «رودین» که اولی نماینده «نیپیلیستها» و دومی نماینده انقلابیون بود، باعث تولد انقلابیون در آثار ادبی شد. «تولستوی» در رمان «رستاخیز» شخصیتی انقلابی که محکوم باعمال شاقه در سیبری بود بنام «ولادیمیر سیمونسون» خلق کرد، و «داستایوسکی» در رمان «جنزندگان»، دو قهرمان «آنارشئیست» بنامهای «پتراستپانویچ ورخوونسکی» و «نیکلای استاوروگین» آفریده (هرچند دو قهرمان «آنارشئیست» جنزندگان، به شکلی دور از انصاف و حقیقت، توسط «داستایوسکی» ترسیم شده‌اند که جای بحث درباره آن، در اینجا نیست). در سال ۱۸۷۷ حزب SR (سوسیال رولسیونر) به فعالیت پرداخت. زدو خوردهای ایندسته با «آکساندر دوم» از سال ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۱ طول کشید. در سال ۱۸۷۹ شانزده نفر از عالیترین ماموران دولت بحسب تروریست‌های SR بقتل رسیدند و حتی به‌خود «آکساندر» نیز سوء قصد کردند. در سال ۱۸۷۸، روسیه به‌شش ایالت بزرگ تقسیم شد، و در سراسر روسیه حکومت نظامی برقرار

گروید . فرمانداران محلی دستور داشتند که خود مستقلا به قلع و قمع انقلابیون بپردازند . در همین سال ، هزاران نفر به «سیبری» تبعید شدند . در بیست و ششم اوت ۱۸۷۸ ، حزب SR ، در جلسه‌ای پرشور ، کمیته اجرائیه تزار را محکوم به مرگ نمود و برای اجرای حکم ، شب هنگام ، در تالار غذاخوری کاخ زمستانی «تزار» در «پترزبورگ» بمبی کار گذاشتند که در اثر انفجار آن تزار منفجر و ۶۷ تن از افراد گارد سلطنتی مجروح و مقتول شدند اما به «تزار» آسیبی نرسید .

در سیزدهم مارس ۱۸۷۹ ، موقع بازگشت «آکساندر دوم» به قصر سلطنتی ، بمبی به سوی کالسکه او انداخته شد که بر اثر آن عده‌ای از سواران بقتل رسیدند اما «تزار» زنده ماند . چندی بعد درحین بازدید آکساندر از سواره نظام ، بمبی جلو پای او منفجر شد که باعث قطع هر دو پای آکساندر شد و او یک ساعت بعد درگذشت .

پس از مرگ «آکساندر دوم» ، «آکساندر سوم» به تخت نشست و بلافاصله اجرای قانون اساسی را به تعویق انداخت . او نیز ارتدکسی مؤمن و مخالف تمدن اروپا بود ، و بهمین علت کلیه اصلاحات «آکساندر دوم» را لغو کرد و به تعقیب «سوسیال رولسیونرها» پرداخت و سرانجام آنها را تار و مار کرد . در عهد «آکساندر سوم» برای جلوگیری از نفوذ فکر غربی ، تعلیمات و مطبوعات در انحصار دولت درآمد و هیچ نشریه خارجی حق ورود به روسیه را نداشت ، مگر اینکه از زیر دست سانسور گذشته باشد . حاصل اینکار اخراج کلیه استادان آزادیخواه دانشگاههای سراسر روسیه بود .

در زمان او حتی یهودیان روسیه نیز بشدت مورد تعقیب و شکنجه و آزار قرار میگرفتند . «آکساندر سوم» که موجد یکی از سیاهترین دیکتاتورهای سراسر تاریخ اروپا بود سرانجام در اول نوامبر ۱۸۹۴ درگذشت و پسرش «نیکلای دوم» سیاست استبدادی پدر را تعقیب نمود .

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه

در سنالهای ۶۰ قرن نوزدهم افکار ملت روسیه روشن شد و بزرگترین علت آن جنگ «کریمه» بود. در دهه هفتاد، روشنفکران و انقلابیون به میان مردم رفتند. دهه هفتاد را باید دهه «تروریسم» نام نهاد یا به صورتی دیگر دهه فعالیت دو حزب «فارودنیک» و «سوسیال رولسیونر».

در دهه هشتاد پس از سرکوبی «سوسیال رولسیونر»ها، روشنفکران مبارز به بدبینی و سرخوردگی دچار شدند و کسانی مثل «لوتولستوی» در آثارشان به چاره جویی مذهبی و اخلاقی پرداخته اند و اتفاق را که درست در همین دهه بود که افکار مارکسیستی بشدت توسعه یافته و اعتصابات کارگری را باعث شد. سال ۱۸۹۱ در روسیه سال خرابی محصول و فحطی و گرسنگی بود. در همین سال بعلت نفوذ روزافزون مارکسیستها، برنامه های اصلاحی در برخی از کشورهای اروپا تصویب و به مرحله اجرا درآمد. در کشور «آلمان» حکومت «سوسیال دموکرات» برنامه Erfurt را تصویب کرد و در ایتالیا، «پاپائو ششم» اعلامیه ای را که حاوی نظریاتی برای بهبود وضع کارگران بود منتشر ساخت!

در روسیه در سال ۱۸۹۳ نخستین کتاب مارکسیستی، بقلم «پتر شتروه»؛ Peter Struve انتشار یافت. با مرگ «آکساندر سوم» در ۱۸۹۶ و آغاز حکومت «نیکلای دوم»، مراکز سوسیالیستی «پترزبورگ» و «مسکو» و «کیف» به فعالیت پرداختند و در همین دهه بود که پیشرفت «مارکسیسم» در روسیه آغاز شد و تعالیم اخلاقی

«تولستوی» رفته رفته غروب کرد.

«نیکلای دوم» که نگهبان استبداد و ارتدکسی مؤمن بود، دست به تعقیب احزاب سیاسی مخالف «مشروطه خواهان دموکرات»، «سوسیال رولسیونر»ها، «سوسیال دموکراتها» و حتی «لیبرالها» زد. در ۱۸۹۷ نخستین شورش بزرگ، دانشگاهها و مدارس روسیه را در بر گرفت. در این سال تنها در «نیکولایف» ۱۰۰۰۰ نفر کارگر یافت میشد. در بیست و هشتم فوریه ۱۸۹۸ توقیف‌های دسته‌جمعی مارکسیستها آغاز شد و این کشمکش سالها ادامه داشت و بواسطه همین کشمکش در زندانهای روسیه از سال ۱۸۹۸ تا سال ۱۹۰۵ (در سیبری) جای خالی یافت نمیشد.

سالهای ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۵ سالهای پیشرفت و نفوذ روزافزون حزب «سوسیال دموکرات» بود. نخستین کنگره حزب در ۱۸۹۸ تشکیل شد. در کنگره سال ۱۹۰۳، در یک جلسه توفانی «حزب سوسیال دموکرات» به دو دسته «منشویک» و «بلشویک» تقسیم شد. قدرت روزافزون بلشویکها از یک طرف و شکست «روسیه» از «ژاپن» از طرف دیگر، «روسیه» را آماده انقلاب ساخت.

جنگ «روس» و «ژاپن» با غرق کشتیهای روسی توسط قوای «ژاپن» در هشتم و نهم فوریه ۱۹۰۴ آغاز شد و در حدود یکسال و شش ماه طول کشید. در فاصله ششم تا دهم مارس ۱۹۰۵، سپاه روس شکست سختی خورد و کلیه وسایل جنگی آن نابود شد، چهل هزار اسیر، بدست قوای «ژاپن» افتاد و بیست کشتی جنگی «روسیه» غرق شد. عکس‌العمل این شکست در ملت «روس» بسیار شدید بود. اما ریشه انقلاب ۱۹۰۵ را باید قبل از این سال جستجو کرد.

انقلاب نخست با سوء قصد آغاز شد. در شانزدهم ژوئن ۱۹۰۴ حکمران «فلانده» و Plehve وزیر داخله بقتل رسیدند، و دنبال همین ماجرا شورشهای پراکنده کارگران آغاز شد. «تزار» برای درهم شکستن اعتصابات کارگران چاپخانه و کارگران راه آهن دست به حيله زد و در سال ۱۹۰۵ دسته‌هایی بنام «صد سیامپوش» Cent-Noirs تشکیل داد. پلیس تزاری افراد این دسته را به مجامع انقلابی کارگران می‌فرستاد و آنها، کارگران را وادار به اعتصاب میکردند و پس از شروع اعتصاب، پلیس وارد ماجرا میشد و به دستگیری کارگران می‌پرداخت. برجسته‌ترین فرد گروه «صد سیامپوش» کشیشی بود بنام «گاپون» Gapon که به کارخانه‌ها میرفت و کارگران را تحریک به اعتصاب میکرد و دنبال آن، کارگران طی یک عرضحال، تقاضای هشت ساعت

کار - حداقل دستمزد بمیزان یک روبل - عزل مامورین بی کفایت دولتی و تشکیل مجلس مؤسسان را خواستار شدند.

در روز یکشنبه بیست و دوم ژانویه ۱۹۰۵، جماعتی از مردان و زنان و کودکان که تعدادشان در حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر بود در مقابل کاخ «تزار» گرد آمدند، اما تزار در حالی که مردم فریاد می زدند «خداوند تزار را در پناه خود نگه دارد» فرار اختیار نمود، و بدنبال آن، سربازان محافظاً کاخ آغاز به شلیک نموده چند نفر را بقتل رساندند. یکشنبه خونین به کارگران هشدار داد که «تزار» دوست آنها نیست. از همین تاریخ فعالیتهای «سوسیال دموکراتها» آغاز شد که حاصل آن اعتصاب کارگران در سراسر روسیه بود. شوراهای کارگری «سوویت»ها در «مسکو» و «پترزبورگ» به فعالیت پرداختند. روستائیان شورش کرد، خانه های اربابی را به آتش کشیدند. و مبارزه داخلی برای رهبری انقلاب بین «سوسیال رولسیونرها» - منشویکها - «بلشویکها» و «لیبرالهای مشروطه طلب» آغاز شد.

خشم بیش از حد مردم باعث گردید که «تزار» با اکراه فراوان وعده دهد اشخاصی را مصدر امور کند که مورد اعتماد مردم باشند (مارس ۱۹۰۵) و بدنبال آن در ماه اوت ۱۹۰۵ با تشکیل نوعی مجلس طبقاتی موافقت کرد که در این مجلس نمایندگان روستائیان ملاکان و مردم شهرنشین راه داشتند. در ماه اکتبر ۱۹۰۵ شورای کارگران «پترزبورگ» (برهبری منشویکها) اعلام اعتصاب عمومی نمود. راه آهنها از کار افتاد. روزنامهها و بانکها تعطیل شد، و حتی قضات از رفتن به ادارات خودداری کردند. «تزار» که به وحشت افتاده بود در سیام اکتبر ۱۹۰۵ اعلامیه ای منتشر نمود و طی آن آزادی جمعیت و مطبوعات و اعتصابات را اعلام داشت و نیز در همین اعلامیه وعده تاسیس مجلس «دوما» را داد. از اختیارات این مجلس را میتوان تصویب بودجه - مشاوره در لوایح قانونی که توسط وزرا تهیه میشد، و حق استیضاح از ماموران دولت را ذکر کرد. اما طرز انتخاب نمایندگان بسیار محیلانه بود زیرا فرد انتخاب کننده باید حداقل ۲۵ سال سن داشته و صاحب مسکن دائم و نیز مالیات دهنده ای مطیع بوده باشد و تازه با وجود چنین شرایطی، انتخابات در دو یا سه مرحله انجام میگرفت. و بدین ترتیب (یعنی با رعایت پرداخت مالیات توسط انتخاب کننده) روشن بود که کلیه ی صندوقهای مجلس «دوما» توسط ملاکان و صاحبان کارخانه اشغال میشد.

«تزار» با نشر این اعلامیه و نیز تاسیس مجلس «دوما» با آن شکل

بخصوص ، موفق شد که در میان مخالفین تفرقه بیاندازد . زیرا که دموکراتهای مشروطه طلب را راضی و خوشحال نموده بود . بلافاصله پس از پخش این اعلامیه ، «لیبرالها» در مقابل انقلابیون ایستادند اما روستائیان و کارگران به پشتیبانی از «بلشویک»ها ادامه دادند ، زیرا که بلشویکها به کارگران آموخته بودند که اعلامیه «تزار» دامی است برای انقلاب و نابودی انقلابیون .

مقارن همین احوال ، ملوانان دریای «اسود» ، به رهبری ملوانان ناو «پوتیومکین» اعتصاب کردند (سینماگر نابغه روس «سرگی ایزنشتاین» فیلمی درباره همین شورش بنام «زره دار پوتیومکین» تهیه کرد که هنوز هم بهترین فیلم تاریخ سینما است) بدنبال شورش ملوانان «بحراسود» ، سربازان «کرونشتاد Kronstadt» نیز دست به شورش زدند . اما دام «تزار» ، دامی محکم و حساب شده بود . «لیبرالها» از مبارزه دست کشیدند و «تزار» بلافاصله دست به توقیف اعضای شوراهای کارگری «پترزبورگ» زد و برای دفع کامل غائله داخلی ، عهدنامه صلح با دولت «ژاپن» را به تعجیل تمام امضاء کرد و سربازان «روس» را از خاور دور احضار نمود و بدنبال آن دستگیری رهبران انقلاب آغاز شد . تعدادی از رهبران دستگیر و تیرباران شدند و برخی به «سیبری» تبعید شدند و رهبران باقیمانده به «اروپا» گریختند و در انتظار فرصت نشستند .

یک توضیح

هانری ژومینی (۱۸۶۹-۱۷۷۹) ژنرال و تئوریسین و نسویمنده جنگی سوویسی‌الاصل که پس از ترک سویمی‌ها بخدمت ناپلئون درآمد و پس از ترک ناپلئون، مشاور جنگی الکساندر اول در جنگ فرانسه و روسیه گردید. نامش در ادبیات و تاریخ روس مترادف با خیانت، اشتباهات ایده‌آلیستی و وعده‌های بوج است. همچون ماگنیسکی که در تاریخ و ادبیات روس، مظهر عداوت و خیانت به فرهنگ است. سربازان شکست خورده الکساندر اول نام او را بطن و لحن یاد می‌کردند. و دنیس داویدوف یکی از افسران الکساندر که چند شعری نیز از او باقی مانده، شعری درباره او سروده است.

کتابشناسی

www.KetabFarsi.com

- ۱- آخوندزاده، میرزا فتحعلی، الفباء جدید مکتوبات، بکوشش حمید محمدزاده (باکو، انستیتوی ادبیات فرهنگستان علوم آذربایجان، ۱۹۶۳).
- ۲- آخوندزاده، میرزا فتحعلی، رساله ایرادات میرزا فتحعلی به کتاب رضاقلی خان هدایت، (نسخه خطی کتابخانه ملی به شماره ۱۴۹).
- ۳- آخوندزاده، میرزا فتحعلی، در تفهیم حریت از تصنیفات حکیم انگلیسی جان استوارت میل (نسخه خطی کتابخانه ملی به شماره ۱۴۹).
- ۴- آخوندزاده، میرزا فتحعلی، مکتوبات کمال الدوله، (مجموعه خطی کتابخانه ملی به شماره ۱۱۲۳).
- ۵- آخوندزاده، میرزا فتحعلی، تمثیلات، میرزا جعفر قراچه‌داغی، مقدمه و حواشی از باقر مؤمنی (تهران، اندیشه، ۱۳۴۹).
- ۶- آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران (تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۴).
- ۷- آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی (تهران، طهوری، ۱۳۴۶).
- ۸- آدمیت، فریدون، فکر آزادی و مقدمه مشروطیت (تهران، سخن، ۱۳۴۰).
- ۹- آدمیت، فریدون، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار (تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱).